در تاریخ ۰۹ آبان ۱۴۰۰
خارج فقه القضا (1400-1401)

جلسه 17

صفحات 375 و 376 : کلیک کنید

متن پیاده سازی شده جلسه هفدهم سال چهارم درس خارج فقه القضا 9 آبان ماه 1400

بسم الله الرحمن الرحیم

سوالات

سوال اول

برخی از اساتید مذاق شارع را در کاربرد فقهی و اجتهادی قبول کردند؛ اما استفاده از نصوص را برای فهم مقاصد شارع قبول ندارند؛ به نظر ما(سائل) عکس به نظر می رسد، صحیح این است که مقاصد را قبول کنیم چون بخشی از آیات قرآن و روایات مبیّن مقاصد است؛ اما مذاق چیزی ندارد که بگوییم روایت یا آیات و موردی دارد که مشخص شده باشد.

جواب

خوب فاضلی که این سوال را کردند و بعد نظر خودشان را دادند. ما هم دقیقا همین حرف را زدیم (نمی دانم آشنا هستید یا تازه به ما ملحق شده اید و سوال کردید) من راجع به مذاق و در رد مذاق مقاله دارم. اسم مقاله مذاق در بوته نقد است. از آن طرف راجع به مقاصد هم نوشته و سخنرانی داریم؛ هر چند به گمان ما (بحث مذاق) نظر درستی نیست ولی به هر صورت طرفداران پر و پاقرصی دارد؛ فی الجمله برخی مطالعاتی کردند و برخی هم که ترجیح می دهند مطالعه نکرده تثبیت کنند و قبول کنند. در هر صورت می خواهید پرونده را ببینید چون نظرتان به نظر ما درست است یا می خواهید باز باشد و باز کار نمایید.

سوال دوم

سوال دیگری شده که البته مربوط به فقه نیست، اما چون بنای ما این است که هر سوالی از دوستان می رسد ما احترام کنیم و سوال خوبی هم است و به درد همه می خورد عرض می کنم. یکی از آقایان سوال کردند ما روایتی داریم از آقا امام صادقعلیه السلام والصلاة که آن حدیث معروف که آقا فرمودند حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِعليه السلام أَنَّهُ قَالَ حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ تَرْوِيهِ اگر حدیثی را فهم کنید و رویش درایت داشته باشید، یک حدیث بهتر از این است که هزاران حدیث را حفظ کنید ومثل ضبط صوت روایت کنید وَ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهاً حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا کسی فقیهی نیست، هر راویی فقیه نیست راوی که معارض کلام ما را بفهمد (چون سوال این است توضیح می دهم) بعد جمله دیگری فرمودند وَ إِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا یک کلمه از کلام ما، شاید اینجا منظور یک جمله باشد، نه لزوما معنای تصوری بلکه تصدیقی باشد، یا نه مقصود همان واژه از یک جمله باشد لَتَنْصَرِفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهاً گاهی به هفتاد وجه می شود صرف کرد و گرایش داد لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرَجُ (معاني الأخبار؛ ص: 2) که ما از همه اش خارج می شویم. موفّقا داخل می شویم و موفّقا خارج می شویم.
سپس سوال کردند این هفتاد وجه چیست؟ آیا در همه موارد اینگونه است، یا در برخی از موارد اینگونه است؟

جواب

ببینید معاریض (ما لازم نیست آن را از معنای لغوی خارج کنیم) جمع معراض است، یعنی آن چه مخاطب می فهمد اما شما

تصریح نکردید. گاهی مخاطب می گوید به من این مسئله را تعریض زد، به این مطلب تعریض زد، مقابل تصریح است. قهرا معاریض مقابل مصرّحات است و معمولا هم در توریه به کار می رود. حالا امام می فرمایند ما گاهی صحبت می کنیم. سوالی هم که دوست عزیز پرسیدند همه از عبارت در نمی آید که همه کلمات ما اینگونه است یا حضرت می خواستند امکان این پدیده را بین مسلمانان، شاگردان و شیعیان جا بیاندازند؟ به هرصورت اهل بیت درفضایی قرار داشتند که گاهی باید با توریه صحبت کنند، گاهی مختلف صحبت کنند. در روایات بگردید می توانید پیدا کنید. مثلا گاهی خیلی جواب به سوال نمی خورد یا روایت داریم آمد خدمت امام یک جواب شنید، بعد دیگری آمد خدمت امام جواب دیگری شنید، بعد سومی آمد جواب دیگری شنید، بعد گفت من در دلم گذشت که این چه وضعی است. گفتم پیش دیگران رفتم هیچ گاه تناقض گویی نشده، خدمت این آقا رسیدم با این همه تعاریفی که شنیدم، تعارض می‌ـفهمم؛آنوقت بدون اینکه سوال کند و دغدغه اش را مطرح کند امام توضیح دادند که وضعیت ما اینگونه است (شاید در فلسفه تفسیر یا همین روزها درس چهارشنبه بیاوریم) و بعد متوجه شد چه محشری پشت حرف امام است.

به هرصورت در جواب سوال شما من بگویم نه، در همه روایات سند نداریم. شاید در قرآن چنین ادعایی نماییم، اما در روایات شاید نتوانیم این ادعا را بکنیم. در عین حال روی این مسئله مشخصا ما کار نکردیم؛ اگر کسی کار بکند و در درس مطرح کند قهرا ما در معرض اطلاع دیگران هم قرار می دهیم. سبعین وجها هم مشخص شد یعنی یک جمله هفتاد رقم معنا شود، یک آیه در قرآن است که مرحوم علامه می فرماید بیش از یک میلیون وجه محتمل است. بعد بنده وسوسه شدم تحقیق کنم دیدم ایشان در یک محاسبه ای اشتباهی هم کرده است، یک ضرب را انجام نداده و یک میلیون نیست هفت میلیون خورده ای احتمال است، بعد باز دنبال کردم دیدم یک وجه را نگفته که ضرب در دو می شود تا حدود پانزده میلیون و اندی. ان شالله در درس تفسیر به آن آیه و تفسیرش برسیم، عرض می کنیم. حالا هفتاد وجه که جای خود دارد.

- **ادله شرعی اعم از منقولات است**

البته محیط شرع که می گوییم فوری نروید قرآن، حدیث و وسائل الشیعه را بگردید. محیط شرعی وقتی می گوییم ممکن است منظور استفاده از حکم عقل باشد، استفاده از بنا عقلا با عدم رد شارع باشد، که همین طور است. بگذارید خیالتان را راحت کنم که در خصوص اطمینان نه در قرآن چیزی داریم، نه حدیث. حالا اگر یک کسی چیزی پیدا کند من نفی نمی کنم، اما به راحتی به حد ظهور برسد چیزی پیدا نمی کنید. بله البته یک کسی از آیه لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي (بقرة، 260) از آیه أَلاَ بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد، 28) در بیاورد، خوب خدا خیرش بدهد؛ ولی به طور رسمی ما دلیل نداریم. ادله همین ها است که حالا می گوییم. ولی این ها همان ادله شرعی است، نه اینکه جایی دستش بند نباشد.

- **بیان اول برای اثبات اعتبار اطمینان مطلقا**

بیان های مختلفی دیدم ولی دو تا را اینجا می آورم. برخی ها اینگونه مقدمه چینی کردند (پس بحث ما شد موقعیت شرعی حجیت اطمینان یا ادله فقها بر حجیت اطمینان) خیلی شیک، قشنگ، مرتب و فنّی گفتند که سیره عقلا بر اعتبار اطمینان از همه مردم بر همه امورشان قطعی است. عقلا اطمینان را مطلقا پذیرفتند. خوب این سیره حتی در قضا از طرف شارع هم امضا شده است (بحث ما قضا است). دیگر حتی در قضا (این حتی درقضا به خاطر مخالفت هایی است که دیروز آشنا شدید) شارع امضا کرده است. بی خود هم امضا نکرده چون بدون اعتبار اطمینان نظام شرع به هم می ریزد. شارع دیگر نمی تواند با مردم ارتباط بر قرار کند. یکی دیگر فرموده است انّه علم. دیگر شما چه می خواهید بالاتر از علم؟! اطمینان علم است پس شارع امضا کرده است. یک دفعه یادتان نیاید به آیات نهی از گمان و آیات نهی از متابعت غیر علم زیرا جواب می دهیم این آیات صلاحیت ندارد که از اطمینان نهی کند. همانطور که صلاحیت ندارد از ظواهر نهی کند. این بحث ها را در کفایه خواندید انتظار توضیح دیگر اینجا نداشته باشید. آیات ناهیه صلاحیت رد ندارد. وقتی صلاحیت ندارد پس امضا کرده است تازه خود آیات ناهیه مصداق ظهور و اطمینان است، مگر غیر از این است؟! نمی تواند که خودش را رد کند؟! دیگر اثبات نمی شود. این ها همه را بیان اول برای اثبات اعتبار اطمینان مطلقا بگذارید.

- **بیان دوم برای اثبات اعتبار اطمینان مطلقا**

مرحوم اقای صدر از راهی آمده که من اسمش را گذاشتم ریزش احکام قطع بر سر اطمینان. یک کسی هرچه در قطع گفته روی سر اطمینان خراب کند(البته ایشان نمی گوید، من خودم می گویم) می فرماید قد یقال، ولی خوب چیزی یا ردّی ندارد. ایشان گفته بعضی ها می گویند اطمینان مثل قطع است، یعنی چطور؟! قطع حجیتش ذاتی است، اطمینان هم حجیتش ذاتی است (حواستان باشد فرق این با دلیل قبلی) قبلی بحث از حجیت ذاتی نبود، از طریق بناء عقلا امضا شده است، شارع رد نکرده است و اصلا نمی تواند رد بکند. به این معنا که ادله اش اقتضا نمی کند اطمینان را درست کرد. اختلال نظام پیش می آید و از این حرف ها. این آقا هر که بوده البته ایشان آورده قد یقال یعنی گوینده خودم هستم، نه قد قیل که احکام قطع را روی سر اطمینان بریزیم. قطع چه احکامی دارد؟ قطع منجز است. اگر انسان قطع به تکلیف دارد چنانکه قطع معذّر [عذر] است قطع منجز است، آنجایی که یقین به تکلیف باشد اطمینان هم منجز است. قطع عذر است آنجایی که یقین دارد به عدم تکلیف، اطمینان هم عذر است. به قول آقا معذّر است. پس این طور شد: الاطمینان قطع و کل قطع منجز و معذر آن هم ذاتا و نمی شود از آن گرفت. جالب تر این است می گوید حجیت ذاتی اش است و نمی شود ازش گرفت پس اطمینان هم همین است. می شود شکل اول. اینجا می دانید که روی مبنای حق الطاعة آقای صدر جلو می آید. آقای صدر مبنایش حق الطاعه است. هرچند صدها سال قبل از ایشان هم علما دیگرگفته بودند ولی به نام ایشان سکه خورده است. به هر حال ایشان هم سهمی داشتند و اگر نه شروع با ایشان نبوده است. عبارت ایشان این است بمعنی أنّ حقّ الطاعة حق طاعت دیگر چیست؟ چه کسی گفته الثابت عقلا کما یشمل حالة القطع بالتکلیف کذلك یشمل حالة الاطمئنان به این برای بخش تنجیز است و کما لا یشمل حالة القطع بعدم التکلیف کذلك لا یشمل حالة الاطمئنان بعدمه(دروس في علم الأصول: ج1، ص 282) پس شکل اول یادتان نرود. این هم دلیل دوم. این دیگر به اختلال نظام و این حرف ها متوسل نمی شود که کاملا مشخص است.

- **بررسی**

نوبت بررسی (تحلیل) و نقد است. ببینید همان طورکه اشاره کردم از مجموع صحبت های این حضرات در می آید که اطمینان به چهار دلیل اعتبار دارد، هیچ کدام آیه و روایت نیست بلکه دلیل لبّی است.

1. بنای عقلا و امضای شارع
2. لزوم حرج
3. اختلال نظام

این را از دلیل دوم جدا نماییم، نه اینکه ذیل آن بیاوریم (بررسی معنایش همین است که درست تحلیل کنیم) اخلال نظام شرع و استنباط احکام واقعا تصورکنید. یک فرد بگوید اطمینان را قبول ندارم، در قضا قبول ندارم، در دعاوی قبول ندارم، در فهم ادله و برداشت از ادله قبول ندارم. خوب باید دکان را بست ورفت. لزوم حَرَج یا لزوم حَرج هردو پیش می آید. سختی و به هم ریختگی هردو پیش می آید. اصلا نظام قضا به هم می ریزد. دارم نظام را معنا می کنم که در عبارت بعضی آقایان هم هست. فکر کنم عبارت آقای روحانی در منتقی الاصول است، آدرس هست نگاه کنید.

4. علم عرفی

آقای خویی دارند علم، علم هم که حجت است ذاتی است. به هر صورت علم است خوب این بررسی آنچه گذشت.

- **نقد**

به نظر ما با همه متانت و وزانت و فنّی که این کلمات دارد اما از برخی ملاحظات خالی نیست. حالا من شاید دو موردش را امروز عرض کنم دو موردش برای فردا باشد.

1) اشکال اول

ما با آقای صدر حرف داریم. آقای صدر آمد با یک قد یقال احکام قطع را روی سر اطمینان ریخت و بعد هم به حق الطاعة گریزی زد. گریز نه، یعنی مکمل باشد. جزء ادله اش است. ما به ایشان عرض می کنیم آقای صدر اگر پای حق الطاعة را بیاورید و به این معنی اطمینان را ملحق به قطع کنید باید با گمان هم همین کار را بکنید. گمان که سهل است شک، شک که سهل است، احتمال زیر پنجاه درصد؛ چون حق الطاعة به قول آقایان که تصریح هم کردند، حتی احتمال ضعیف (حالا نگو ضعیفی که دیده نشود اما ده درصد) بیست درصد برو تا پنجاه درصد شک منطقی، برو بالا پنجاه به بالا گمان، برو بالا اطمینان،

بروکه دیگر هیچ احتمال خلافی نباشد قطع، اگر حق الطاعة بیاید آن ها را هم حجت ذاتی می کند. نوشتم لازمه مبنای آقای صدر اگر آنچه مطرح کرده بپذیرد این است که ایشان به حجیت ذاتی شک و گمان قائل باشد چون در تمام این موارد حق الطاعة وجود دارد. البته نوشتم فتأمل چون ممکن است بگوید بله من ملتزم می شوم. چه کسی را از چه چیزی می‌ـترسانی؟ بسیار خوب این یک حرفی است. ولی این راه را نروید.

2) اشکال دوم

دوست دارم که روی این دومی بیشتر دقت نمایید. چرا؟ چون خیلی جاها به درد می خورد. ببینید ما وقتی یک نهادی را به یک دلیلی ثابت می کنیم مثلا اطمینان را به دلیل عسروحرج یا لزوم حرج ومرج؛ اینجا این طور شد دیگر باید حواسمان باشد تا همان حد آن نهاد معتبر می شود، نه بیشتر. چطور می شود من بیایم اطمینان را با دلیل مثلا لزوم اخلال نظام (حالا من نظام را معنا کردم به نظام قضایی، مفاهمه واستنباط اینطور معنا کردم، اصلا شما معنا کن نظام زندگی مردم به هم می ریزد) اگر از این راه آمدم باید حواسم باشد که تا حدی که این مسئله پیش بیاید اعتبار اطمینان ثابت می شود والا اگر این مشکل بعضی جاها پیش نیاید اگر شارع فرمود در حدود من اطمینان را قبول ندارم اصلا در حدود مگر من نمی خواهم حکم خودم اجرا بشود، شارع بفرماید در حدود بنا بر سخت گیری در اجرا است، تدراء الحدود بالشبهات (البته ما این قانون را قبول نداریم ولی خوب خیلی مشهور است)آیا اختلال پیش می آید؟! بدون تردید عذر حرج واخلال به نظام استنباط و مفاهمه وامثال آن لازم عدم حجیت مطلق اطمینان است، نه لازم عدم حجیت فی الجملة. بنابراین دلیل مزبور مثبت حجیت اطمینان است تا حدی که از عسر و حرج واخلال نظام جلوگیری نماید، نه حجیت مطلق آن؛ در حالیکه مدعی حجیت مطلق آن است.

اینکه گفتم این را توجه کنید وسفارش کردم حساس شوید برای این بود که ببینید خیلی وقت ها ما برای یک مدعایی دلیلی که می آوریم، دلیل اخص از مدعی است. باید حواسمان باشد آیا عین مدعی صد در صد ثابت می شود یا پنجاه درصد مدعی ثابت می شود؟ البته من یک فتأمل زدم (روی برگه است) اشاره دارد به اینکه آنچه گفته شده، به عنوان حکمت گفته شده یعنی اینکه این مسائل پیش بیاید شارع دیگر مطلقا اعتبار می کند. یعنی آن ها حواسشان بوده که این فی الجمله یک چیز دیگر را ثابت می کند ولی این را حکمت می دانستند. خوب اگر اینطور باشد یک چیز دیگر خراب می شود.

فایل پیاده سازی شده : کلیک کنید